

ویرانه با ملتی گرسنه و فقیر و مبتلا به انواع بیماریها. ایرانی آباد ساخت و ملتش را به شاهراه پیشرفت و ترقی و تعالی هدایت نمود. آن بزرگمرد بنا به اسناد موجود و تأیید شده . دیپلم دبیرستان نداشت و از دانشگاهی هم فارغ التحصیل نشده بود، او سربازی بود که عشق به نیاخاکش داشت ، اما توی احمق بنا به ادعا و پندار خودت تحصیل کرده فرانسه بودی، اگر رضاشاه کبیر کشور ویرانه اش را آباد کرده و دبیرستان و دانشگاه و بیمارستان و مراکز بهداشتی و راههای شوسه و آهن کشید و جنوب و شمال کشور را بهم متصل کرد و اگر بمنظور تامین امنیت داخلی و حفاظت از مرزهای میهنش ارتشی نوین را پایه گذاری کرد. در برابر توی خالی از وجدان و عشق به میهن ، همان کشور آباد و پیشرفته با مردمانی شاداب و تندرست را ویرانه ای ساختی و ملتی را به قهقهرا و نیستی سوق دادی و تجویز نمودی که از موی زنان اشعه ای ساطع میشود که نامردانی چون تو را حالی به حالی میکند و از خود به خود و بدستاویز این ترفند شرم آور روسری را با

موقعیت را فراهم آوردی تا متجاوزان تازی و بیابانگرد در شهرهای خرمشهر و آبادان و شاه آباد غرب به زنان و دختران ایرانی تجاوز کنند و همانند اجداد پلید خود عده ای زن و دختران ما را به اسارت ببرند و پایان سخن آنکه تو را شرم باید که بخواهی و یا بتوانی تا آنکه خود راحتی با اعضاء درجه چهار یا پنج خاندان بزرگ پهلوی برابر بدانی و در مورد درس خواندنیهای آنان

و اما در آنجا که این مردک علیل و منفور و افیونی دهان نفرت آلود و گنده زده اش را میگشاید و بسر دودمان خاندان جلیل پهلوی اعلیحضرت رضاشاه کبیر سخنانی میگوید که لایق ریش پدر روضه خوان و نان از صدقه و نذورات خورده اش بوده و میباشد

سخنی به یاوه بگوئی، توی بی شعور باید این نکته را بدانی که اعضاء خانواده شاهنشاه ایران نخستین درسی را که آموخته اند درس عشق و عاشقی به آب و خاک و ملت بزرگ ایران است که تو و اعوان و انصارت را از آن آموخته ها خبری نیست و تو بسیار حقیرتر و زبون تر از آن هستی که قادر باشی سخنی به جسارت به پادشاه ایران اعلیحضرت رضاشاه دوم بنمائی. سر در لاک خود فرو ببر و زبان در کام پلید کش که اگر دهان بگشائی نفرت و تعفن دهانت مردمانت را سخت آزار دهد، برو عموجان در خلوت خود با آن لبخند مکش مرگ ما و دمی را آرام گیر و به روزی بیاندیش که توی پرورش یافته با نان صدقه و مرده خواری حتی به حرمت والای زنان و دختران باشرف و آزاده ایرانی احترامی ننهادی و برای نجات جان بی ارزش و کثیف به حریم مقدس آنان تجاوز و دست اندازی نمودی و لباس پاک زنان و دختران ایرانی را در زمان فرار و غیبت کبری باندام کثیف خود کردی و آن لباس را هم آلوده و ناپاک نمودی، تف بر تو و اف بر هر چه نسل و نبره آخوند است ، خداوند شفای عاجلت عنایت نماید که بیش از این مهمل نگوئی و چون بوم زشت آوا سر ندهی.

خداوند نگهدار ایران باد

با احترام به پیشگاه ملت شریف و نجیب ایران

سروان قباد پور افسر نیروهای مسلح

شاهنشاهی ایران

آقای شهید نوری سر دبیر نشریه وزین تهران

با تثار مهرآمیزترین درودها و آرزوی موفقیت شما، خواهشمندم نوشته زیر را در پاسخ به یاوه سرانیهای ملیجک روح اله خمینی، ابوالحسن بنی صدر دستور به چاپ فرمائید پیشاپیش از این حسن نیت شما و همکاران گرامیتان کمال سپاس و امتنان دارم.

با احترام - سروان قباد پور

افسر نیروهای مسلح شاهنشاهی ایران

ضمن ادای احترام و تعظیم به روان دو

پادشاه ایرانساز دودمان پهلوی و تکریم در برابر ملت بزرگ ایران ، پاسخم را به لاطائلات تراوش یافته از مغز علیل و ناتوان ابوالحسن بنی صدر این همیشه شاگرد کودن و دیر فهم برتر اندراسل فیلسوف فرانسوی و مراد این مردک ، با ایرادی به مجله هفتگی تهران سختم را آغاز میکنم که دوستان ایرانیار شما دیگر چرا؟ آیا میتوان بر کالبد متعفن و متلاشی یک مرده روح دمید؟ و یا میشود که یک خرمهره سوخته را باز هم علم کرد؟ ابوالحسن بنی صدر یک جنازه منهدم شده و بوی عفن گرفته ای است که حتی بوی مشتمز کننده این مجسمه خباثت و رذالت مشام عابران فرانسوی محل سکونت او را در حومه پاریس می آزارد چه رسد به ملت ایران ، دوستان عزیز، ابوال حسن بنی صدر این دانشجوی پیوسته دانشجو که بر خود عنوان دکترا اعطاء نموده است هم از دیدگاه ملت شریف ایران و هم از چشم جهانیان یک مرده پلید نیمه سیاسی است که بازی روحوضی اش چون عتتری ناتوان به پایان رسیده و یک مرده نیمه سیاسی است و از این قواره بد ترکیب و قنایس با آن دولب همیشه در خنده هیچ کار دیگری برنخواهد آمد، تقاضایم این است او را به حال خود واگذارید تا که در دنیای توهماتش هم چنان خوش خیال بسر برد و دست و پا بزند و هر بامداد در برابر آئینه ای قدی بایستد و به برو روی خود به به و چهچهه زند و خود را رئیس جمهور بیست میلیونی بنامد.

من از روئیدن خار سر دیوار دانستم

که ناکس ، کس نمیگردد از این بالا نشینی ها و اما در آنجا که این مردک علیل و منفور و افیونی دهان نفرت آلود و گنده زده اش را میگشاید و بسر دودمان خاندان جلیل پهلوی اعلیحضرت رضاشاه کبیر سخنانی میگوید که لایق ریش پدر روضه خوان و نان از صدقه و نذورات خورده اش بوده و میباشد باید به او چند نکته را خاطر نشان سازم ، حضرت رئیس جمهور جلالت ماب؟! رضا شاه کبیر این بنیانگذار ایران نوین مردی بود که از یک کشور

اسکاداران قزاق کوچکی که فرماندهی آن را داشت با او جنگیده و او را شکست داد . در آن وقت از طرف دولت مرکزی قاجار و احمدشاه کمکی به او نمی رسید تا آنجا که حتی برای پرداخت جیره و مقرری سربازان خود در مضیقه بود و دولت تهران بجای ارسال پول برای او حواله آجر می فرستاد تا با فروش آن مقرری سربازان خود را بپردازد . رضاخان وقتی که اوضاع نابسامان دولت قاجار را بدین سان دید تصمیم گرفت با افراد تحت فرماندهی خود به تهران رفته و تکلیف خود را با ارتش از هم پاشیده و شاه بی کفایت قاجار تعیین کند .

در اینجا نمی خواهم که جریان کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را مفصل بازگو کنم . ولی چنانکه می دانیم رضاخان پس از رسیدن به کرج و دروازه های تهران با شلیک چند گلوله توپ به تهران به احمدشاه قاجار و سران نظامی او هشدار داد که باید ایران سر و سامان و امنیت پیدا کند . در نتیجه بدون خونریزی تهران را تصرف کرد و از احمدشاه حکم فرماندهی سپاه و پس از برکناری سید ضیاء الدین طباطبایی مقام نخست وزیری را بدست آورد و بر کلیه امور مملکت تسلط پیدا کرد .

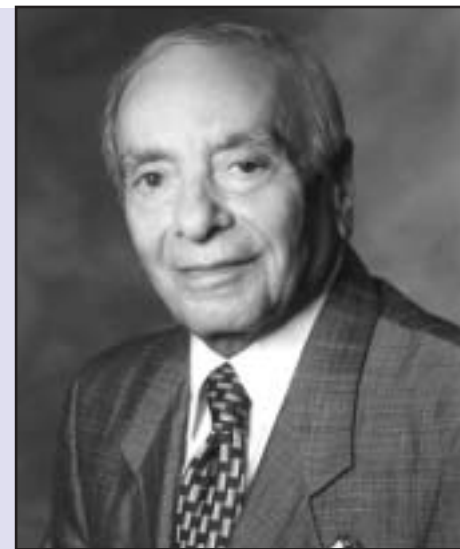
چنانکه می دانیم در تاریخ آمده است رضاخان سردار سپاه بعد از رفتن احمدشاه به اروپا و خلع او از سلطنت قاجار از قبول سلطنت امتناع داشت ولی رجال وقت با اصرار و ابرام از او خواستند که برخلاف مسیر باطنی خود مقام سلطنت را بپذیرد . در نتیجه او در سال ۱۳۰۴ شمسی بنام رضاشاه پهلوی تاج گذاری کرد . رضاشاه وارث یک کشور ملوک الطوایفی مانند امروز افغانستان بود و سران ایلات بزرگ ایران در محل خود پادشاهان کوچکی بودند و از دولت های مرکزی اطاعت نمی کردند .

چنانکه می دانیم رضاشاه قبل از هر کار دیگری ابتدا با این شاهان کوچک با زور و رضا مصاف داد و توانست برای اولین بار در تاریخ ۲۵۰۰ ساله ایران کشوری یک پارچه و امن و امان بوجود آورد . آقای بنی صدر در یک قسمت از مصاحبه اش این کار رضاشاه را که می تواند از کارهای بسیار مهم سلطنت کوتاه بیست ساله او باشد یک عیب بزرگ قلمداد کرده است . غافل از اینکه بقول سعدی که درست گفته است : که چند درویش می توانند بر گلیمی بخسبند ولی دو پادشاه در اقلیمی نمی گنجند . رضاشاه سپس چون وارث یک کشور با یک اقتصاد چوپانی و ورشکسته بود با درآمد گمرکات و اخذ مالیات از قند و شکر و راه آهن سرتاسری ایران را بنا کرد و کارخانجات دیگری مانند سیمان و قند و شکر و کارخانجات نساجی در اصفهان و تهران و دیگر نقاط ایران بوسیله دولت و مردم تاسیس شد .

ادامه دارد

درباره مصاحبه ابوالحسن بنی‌صدر با نیما راشدان و موقعیت خاندان پهلوی

بقلم: امان الله ریگی، نماینده اسبق مجلس شورای ملی ایران



جناب آقای شهید نوری، مدیر محترم مجله وزین تهران

متشکرم از دوستی که در نیوجرسی دارم بنام آقای حمید افشار زند که مجله تهران را برای من آبونه شده است و مرتب بدست من می‌رسد و آن را مورد مطالعه قرار می‌دهم و از مطالب جالب آن استفاده می‌کنم.

در چندین شماره های مجله تهران مصاحبه نیما راشدان را با ابوالحسن بنی‌صدر نخستین رئیس جمهور حکومت اسلامی ایران خواندم و در حیرت شدم که چگونه شخص خائن به ملت و کشور ایران بخود اجازه داده است که بدور از عفت کلام و با لحنی توهین آمیز و مغرضانه خاندان پهلوی را مورد حمله قرار دهد.

من که این سطور را می‌نویسم ۴ دوره نماینده مجلس شورای زاهدان (بلوچستان) بوده‌ام. قبل از آن ریاست کامل روابط عمومی شرکت ملی نفت ایران داشته و زمانی شهردار آبادان بوده‌ام. من با داشتن لیسانس علوم سیاسی و دکترای اقتصاد از دانشگاه تهران در مدت بیست سال زندگی سیاسی و اجتماعی خود در ایران از نزدیک شاهد ظهور رضاشاه پهلوی تا سقوط او و آمدن فرزندش محمدرضا شاه پهلوی و سقوط او و ناظر پیچ و خم های سیاسی در ایران در دوران مرحوم دکتر محمد مصدق و بالاخره آمدن آیت الله خمینی و تشکیل حکومت اسلامی ایران بوده‌ام.

به نظر من هر ایرانی حق دارد که درباره خاندان پهلوی و خوبی و بدی آنها و یا اینکه این خاندان ضد بشر در ملت ایران بوده و یا نبوده اند قضاوت کرده و اظهار نظر کند ولی تنها فردی که به عقیده من اجازه و حق ندارد که درباره خاندان پهلوی اظهار عقیده کند آقای بنی‌صدر است زیرا او و یارانش مانند مهندس بازرگان و دکتر سنجابی و مسعود رجوی و خیلی دیگر از امثال او بودند که با حمایت از خمینی و بقدرت رسانیدن او و فریب ملت ایران خیانتی نابخشودنی نسبت به کشور و مردم ایران مرتکب شوند که تاریخ ایران نظیر آن را به یاد ندارد. همین آقای بنی‌صدر و یاران او بودند که

دنبال خمینی راه افتادند و حکومتی بوجود آوردند که تمام آزادی‌های فردی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را از ملت ایران گرفت و کشوری را که سعی و اهتمام خاندان پهلوی از قهر ارجاه و عقب ماندگی و اقتصاد چوپانی بیرون آمده و می‌رفت که به صنعتی شدن کامل و رسیدن به یک تمدن طلائی نائل شود به حفظ ذلت و خواری رسانیده و سیستم اداری مترقی آن را ۱۵۰۰ سال به عقب کشیده و کشوری بوجود آوردند که امروز فاقد تقریباً همه چیز است.

استقرار حکومت خمینی که به کمک و حمایت بنی‌صدر و یاران او انجام گردید در واقع حمله دوم اعراب به ایران است. بعد از حمله اعراب به ایران و سقوط شاهنشاهی سلسله ساسانیان اعراب بزور شمشیر دین اسلام را به مردم ایران تحمیل کردند. در نتیجه هزاران ایرانی پاک نهاد و زرتشتی مذهب از قبول دین اسلام که آن را دینی خلاف عقاید و بینش های اخلاقی خود می‌دانستند اجتناب کرده و هرکس از بزرگان که توانست از طریق دریای پارس و یا یزد و کرمان و بلوچستان به کشور هندوستان که در آن زمان پذیرای آنها بود مهاجرت کردند.

اکنون میلیونها پارسیان هند که در آن کشور سبب استعداد و هوش ایرانی در درجات عالی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن قرار دارند فرزندان همان ایرانیان فراری از سلطه اعراب هستند که امروزه کشور هند از ثمره کار و هوش سرشار آنها برخوردار است. بعد از استقرار حکومت جمهوری اسلامی در ایران و ریاست جمهوری یعنی آقای بنی‌صدر بود که قریب دو میلیون ایرانی از استادان دانشگاه، پزشکان حاذق، روشنفکران، بازرگانان موفق و صاحبان صنایع و حرفه و دیگر مغزهای متفکر و برگزیده ایرانی که با حکومت جدید اسلامی سازگاری نداشتند ناگزیر از ایران مهاجرت کرده و در آمریکا و اروپا و دیگر کشورهای جهان سکونت اختیار کردند و اکنون بیگانگان از ثمره کار و هنر و استعداد آنها برخوردار شده‌اند.

حتی خود بنی‌صدر و یاران فریب خورده اش نتوانستند با خمینی و رژیم جمهوری اسلامی سازش کنند و پس از خلع از مقام ریاست جمهوری از طرف خمینی و ممنوع الخروج شدن شبانه با مسعود رجوی با لباس و چادر زنانه از ایران گریخت و به فرانسه پناهنده گردید. آقای بنی‌صدر در زمان کوتاه صدارتش خیلی از خمینی حمایت کرد و در یک مورد وقتی که خمینی دستور داد که زنان باید از

ادارات اخراج و چادر و چاقچور و روسری بسر کنند ایشان در تأیید اقدام خمینی برای اینکه به کار او جنبه علمی بدهد ادعا کرد که از موی زن اشعه ای ساطع می‌شود که مردان را تحریک می‌کند. معلوم نیست که آقای بنی‌صدر این نظریه به اصطلاح علمی خود را در کدام دانشگاه و یا مجله علمی و تخصصی خوانده است.

اگر آقای بنی‌صدر یک کتاب مربوط به تمایلات جنسی مرد و زن را خوانده باشد باید بداند که طبق کتاب معروف کاماسوترا Kamasutra که هزار سال پیش در هند نوشته شده است و کتب جدیدی درباره تمایلات جنسی زنان و مردان (Sex Appeal) موی مرد و زن در درجات آخر نقاط تحریک آمیز زن و مرد قرار دارد و چشم و ابرو و لب و دهان زن و گردن و برجستگی سینه و بالاخره کپل و ران زن بیش از موی سر ایجاد تمایل جنسی می‌کند



بنابراین آقای بنی‌صدر و اربابانش خمینی اگر می‌خواستند که زنان مردان را تحریک نکنند باید مانند طالبان افغانستان زنان را در برقه حبس می‌کردند که از سر تا پا زن پوشیده شده و حتی چشمان زن در پشت توری قرار داده و مردان از دیدن چشمان زن هم به کلی محروم می‌باشند.

بعلاوه اگر این فلسفه اسلامی درست است، بین زن و مرد در تحریک شدن تفاوتی نیست و اگر بدن و موی زن باید پوشیده باشد که مردان تحریک نشوند باید موی مردان و بدن آنها نیز در برقه قرار گیرد که زنان از دیدن موها و بدن مردان تحریک نشوند. اگر این امر اتفاق می‌افتاد زن و مرد در لباسی برقه از فعالیت و کار محروم شده و بواسطه عدم مزاجت زن و مرد ادامه نسل و تولد فرزندان متوقف می‌گردید.

آقای بنی‌صدر برای گفتن تملق بیشتر به

خمینی برای اینکه سر کار بماند در تأیید بیانات خمینی که گفت اقتصاد مال خره کتاب اقتصاد توحیدی را نوشته و منتشر کرد. در این کتاب آقای بنی‌صدر اقتصاددان شده و تئوریهای اقتصاددانان بزرگ دنیا مانند "جان ماینارد کینز" انگلیسی و "پال سامونلسون" آمریکایی و فرانسوا پرو فرانسوی را رد کرده و با نوشتن لاطائلاتی خواسته است ثابت کند که اقتصاد اسلامی که مترشح از مغز مردم عقب مانده اعراب بیابانی دوره اسلام درست و علوم اقتصادی امروزی باطل است. خلاصه با تمام این تملق گوئی‌های او و یارانش از خمینی او پس از استفاده آنها را مانند کاغذ توالت به بدور افکنده و از تصدی مقامات جمهوری اسلامی خلع نمود.

در یک قسمت از مصاحبه نیما راشدان با بنی‌صدر ایشان مدعی شده اند که خاندان پهلوی سواد و معلومات علمی نداشته اند. رضاخان سرسلسله خاندان پهلوی درست است که بغیر از خواندن و نوشتن فارسی چیزی نمی‌دانسته است ولی فراموش نشود که در دنیا مردان و زنانی بوده اند که به آنها Street Smart (زیرک خیابانی) می‌گویند. این افراد توانسته اند به موفقیت‌های والائی دست یافته و به مقامات بسیار عالی اجتماعی، سیاسی، نظامی و اقتصادی نائل شوند. ناپلئون که به امپراطوری فرانسه رسید دانشکده ندیده بود و ژاندارک لیسانسه و دکتر نبود و بسیار دیگری از این قبیل در تاریخ بوده اند که من احتیاجی نمی‌بینم که از نام همه آنان یاد کنم.

رضاخان پهلوی از آن جمله است. آن مرحوم که یک سرباز عادی از سوادکوه مازندان بوده و ایل و طایفه بزرگی نداشت با ابراز شخصیت بین همگان از سربازی به درجه میرینچی (سرتیپی) رسید. در سیستم ارتشی و اجتماعی آن زمان تحصیلات نظامی و تصدی مقامات ارشد ارتشی مخصوص فرزندان اعیان و اشراف و شاهزادگان بوده ولی رضاخان آنقدر از خود شخصیت نشان داده و ابراز لیاقت کرده بود که بدون داشتن نفوذ خانوادگی و یا ثروت فامیلی همه افسران اعیان زاده و شاهزاده را به عقب زده و به یکی از عالی‌ترین مقامات نظامی ارتقاء یابد.

رضاخان میرپنج که وطن پرستی او مورد تردید نبود با میرزا کوچک خان جنگلی که تمایلات کمونیستی داشت و پس از سقوط سلطنت تزاری روسیه با بلشویک ها و حکومت لنین لاس می‌زد و می‌خواست که کمونیست را از طریق ایران به هندوستان رهبری کرده و امپراطوری انگلیس در مخاطره قرار دهد با